

## با قرآن در صحنه (۱۰)

### نگاه تدبیری به قرآن

حضرت آیت الله، در تفسیر سوره نازعات فرازهایی از این سوره را مطرح کردید که با بینشی عمیق و تأمل، متوجه ارتباط آن‌ها می‌شویم. حال استدعا دارم ضمن ادامه این سوره در این فراز جدید، ارتباطش را با فراز قبلی ذکر فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي.

این هفته، هفته اول ماه مبارک رمضان است. باید سلام و درود بفرستیم به روزه‌داران و اهل عبادت و ذکر و همه بینندگان و شنوندگان. دیگر اینکه تأکیدات فراوانی در روایات ما شده مبنی بر قرائت قرآن در ماه مبارک رمضان؛ به خصوص که رمضان ماه عبادت و ماه تذکر است. و به خصوص تدبیر و تفکر در قرآن. گاهی بعضی از مسلمان‌ها، در زمان رسول خدا (ص) قرآن را تندتند می‌خواندند و رد می‌شدند. روایتی آمده که می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّمَنْ لَا كَهَا يَنْبَغُ فَكَيْهَ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهَا»<sup>۱</sup> (وای به حال کسانی که قرآن را سرسری بین دو فکشان قرائت می‌کنند و رد می‌شوند و در آن تدبیر و تفکر نمی‌کنند). بنابراین ما پیش از اینکه در آیات، نظر تفسیری داشته باشیم، نظر تدبیری داریم. تفسیر این است که انسان بخواهد نظر قاطعی درباره آیات و مسائل قرآنی بیان کند. ولی تدبیر آن است که مطالب لغوی و روابط لغات و کلمات را بیان کنند و بعد در آن بیندیشند: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>۲</sup>. قفل‌ها را از دل‌ها و مغزهایمان باز کنیم و با فکر آزاد در قرآن بیندیشیم.

۱. همان مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، همان، ج ۶۹، باب جوامع المکارم و آفات‌ها، ص ۳۵۰ و در ذیل آیات: ۱۹۰-۱۹۴ از سوره آل عمران آمده است: وقد اشتهرت الرواية عن النبي (ص) انه لما نزلت هذه الآيات قال: ويل لمن

لا كهها بين فكیه و لم يتأمل ما فيها. نكته تفسیر مجمع البیان، همان، ج ۲، صص ۹۰۷-۹۰۸.

۲. «آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» محمد (۴۷)، ۲۴.

### خلاصه‌ای از مباحث گذشته

در بحث از آن چند آیه، به همان تناسبی که قبلاً گفته شد، درباره تحولات و تکمیل مجموعه عالم بحث کردیم. چند نکته را تذکر دادم که تکرارش را، چون به نظر مهم است، لازم می‌دانم.

نکته اول این بود که قرآن کتاب هدایت است. گفتیم که اگر قرآن مطالبی درباره آفرینش و انسان بیان می‌کند از نظر هدایتی است. نمی‌خواهد مسأله علمی مطرح کند. به عبارت دیگر، همان‌طور که هدایت افکار و افعال انسان‌ها و روش و کار و زندگی‌شان رو به سمت و هدف مخصوصی است، علم را هم برای فرابردن به تصاعد عالی‌تری هدایت می‌کند. این از مشکلات زندگی انسان است؛ به خصوص امروز که گفته می‌شود علم وسیله نیست، بلکه خود هدف شده است و یا وسیله‌ای شده است برای گذراندن زندگی، نه رهایی و نجات بشر. انسان‌ها علم فرامی‌گیرند و به تحقیقات علمی می‌پردازند تا وسیله استثمار طبیعت یا انسان‌ها و یا وسیله تولید افزار جنگی و تبلیغات شود. مثل همین رادیو و تلویزیون طاغوتی‌ها، دروغگوها، فریبکارهای دنیا، برای اشاعه فحشا. قرآن کتاب هدایت است. کتابی است که آمده است تا همه زندگی و حیات پدیده‌ها را به سوی آن هدف عالی خلقت هدایت کند.

نکته دوم این بود که آنچه از مسائل علمی به مناسبت هدایت در قرآن بیان شده است نباید مخالف با علوم مسلم باشد. یکی از خصایص و حقانیت وحی این است که با علوم مسلم و محقق شده، نباید مخالفت داشته باشد، ولو آنکه با اندیشه‌های زمان مخالف باشد. مثل همین آیاتی که درباره تکوین است. مطالبی که در این آیات آمده، همچنان که گفتم، با افکار و اندیشه‌های زمان نزول آیات هیچ تناسبی نداشت. این نظریه و اعتقاد درباره تحولات طبیعت و عالم اصلاً در میان نبوده است. امروز، در این دو سه قرن اخیر، قسمت زیادی از این مسائل از جنبه علمی کشف شده است.

نکته سوم اینکه از خواص وحی آن است که با حقایق و واقعیات تناقض نداشته باشد. ما قرآن را وحی کامل می‌دانیم. اندیشه انسان از الهام و حدس و کشف آغاز می‌شود تا به مراحل وحی و وحی کامل می‌رسد. مثل همه مسائل تکاملی. در وحی کامل، حقیقت به طور کامل، بدون هیچ شبهه‌ای و استتاری، در ذهن و روح وحی‌گیرنده، منعکس می‌گردد. اما اینکه حقیقت وحی چیست، بحثی است که باید در فرصت و زمان دیگری وارد آن شویم.



بنابراین، از خواص وحی این است که با حقایق و واقعیات تناقض نداشته باشد. می‌دانیم که قرآن در چهارده قرن پیش نازل شده است و مسائلی که گفته و بیان کرده نه تنها مخالفتی با حقایق و واقعیات نداشته، بلکه هر چه افکار و اندیشه‌ها و معلومات آدمی پیش‌رفته، انطباق گفته‌های قرآن با حقایق بیشتر شده است.

### بیان قاطع واقعیت‌ها در وحی

دیگر اینکه وحی واقعیات را - این را باید دقت کرد - به طور قاطع بیان می‌کند. صاحبان نظریه، مثل نظریه اتم یا نظریه جاذبه عمومی یا نظریه‌ای که ابتدا راجع به جریان الکتریسته داده شد، پیش از مرحله اثبات علمی، نمی‌توانند آن را به طور قاطع اظهار کنند، چون فقط نظریه و فرضیه است. بنابراین، می‌توانند بگویند که چنین به نظر می‌رسد؛ محتمل است؛ شاید چنین باشد. در مقابل نظریه‌های عادی بشری، وحی مسائلی را که درباره حیات و انسان و خلقت مطرح می‌کند همیشه به طور قاطع گفته است. ملاحظه می‌کنید که در همین آیات مطلب بدون هیچ شک و تردید بیان شده است: «أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا. وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا». از گذشته عالم و تحولاتی که داشته، تا برسد به پیدایش زمین و شب و روز و آب و گیاه و سرانجام به انسان، یعنی موجودی که باید از همه مزایای طبیعت استفاده کند بیانش قطعی است. چه درباره مسائل تاریخی، چه درباره مسائل انسانی، چه درباره احکام و مسائل دیگر - همه را به طور قاطع بیان کرده است. فرق میان وحی و آنچه صاحبان اندیشه و نظر و کشف ابراز می‌دارند همین است که در اکثر نظریه‌های آنان قاطعیت نیست، تا وقتی که از راه تجربه یا برهان و یا طریقی دیگر نظریه به ثبوت علمی برسد. در برابر آن، خصوصیت وحی این است که مطلب را به طور قاطع بیان می‌کند: عالم این‌گونه بود و ما این‌گونه بسطش دادیم و این تحولات در جهان پیش آمد تا در نهایت به آفرینش انسان بر روی زمین انجامید.

### وجود ابتدا و انتها در عالم خلقت

دانشمندان، خصوصاً در این دو سه قرن اخیر، که در کشف اسرار عالم و آغاز خلقت و نهایت آفرینش این منظومه شمسی و کهکشان‌ها بسیار کار کرده‌اند، تا آنجا پیش رفته‌اند که جهان خلقت ابتدایی در تکوین داشته و لاجرم نهایی هم خواهد داشت. یعنی همچنان‌که

مثلاً انسان یا گیاه ولادتی و دوره‌ای تکاملی و سپس پیری و مرگ دارد، این عالم هم همین مراحل را می‌گذرانند. از این جهت کتاب‌هایی که راجع به پیدایش و مرگ خورشید و منظومه شمسی و کهکشان‌ها نوشته‌اند، به حسب حدسیات علمی و نیز قرائن و شواهد و موازینی که در دست دارند - مثلاً با توجه به فعل و انفعالاتی که در درون خورشید رخ می‌دهد - حدس زده‌اند که روزی خورشید تاریک می‌شود. همان‌طور که قرآن هم به طور قطع خبر می‌دهد: **﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾**<sup>۱</sup> و چنین چیزی یقیناً به وقوع خواهد پیوست و کار منظومه شمسی ما تمام خواهد شد.

### غایت و هدف خلقت

ولی مسأله مهم این است که پس از آنچه خواهد بود؟ مسأله مهم هدفداری خلقت و غایت وجود است. انسان که جزو کوچکی است از این عالم، اگر چیزی می‌سازد برای هدفی است. کوزه را برای خود کوزه نمی‌سازد. در ساختن ماشین خود ماشین ساختن را مقصود قرار نمی‌دهد، بلکه می‌خواهد با آن نقل و انتقال پیدا کند و حرکتش سریع‌تر شود. حال، این عالم، با این همه تدبیر و صنع که در آن به کار رفته، می‌دانیم که یک روز عمرش تمام می‌شود و دوره‌اش به پایان می‌رسد. خُب بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ غایت چیست؟ عموماً پرتو اندیشه دانشمندان از اینجا جلوتر نرفته است. اما قرآن از آن به بعد را و غایت را بیان کرده است که همان مسأله حرکت عمومی عالم به سمت مبدأ و به سمت قدرت ازلی، یعنی به سوی خداست: **﴿وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾**<sup>۲</sup> یعنی به همان مصدر و مبدأ نخستین خود بازمی‌گردد. حرکت به همان سمتی است که غیر متناهی است: **﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾**<sup>۳</sup> حرکت همه امور به آن سمت است. ولی در این میان تحولاتی است. فی‌المثل همین زمین و منظومه شمسی ما، که جزئی از عالم است، به نهایی خواهد رسید.

### معنای «طامه الکبری»

آن نهایت را قرآن، بعد از بیان تحولات عالم با این عبارت بیان کرد تا رسید به انسان:

۱. «آن‌گاه که خورشید به هم در پیچد». تکویر (۸۱)، ۱.

۲. «و کارها به سوی خدا بازگردانیده می‌شوند». بقره (۲)، ۲۱۰.

۳. «و کارها به سوی خدا بازمی‌گردانده می‌شود». شوری (۴۲)، ۵۳.



﴿إِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾<sup>۱</sup> وقتی که آن روز پیش بیاید. پس، معلوم است که ما داریم به استقبال آن روز می‌رویم و آن روز هم به استقبال ما می‌آید.

﴿الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾ یعنی چه؟ عموم مفسران نظرشان این است که «طامَّة»، مثل «يَوْم الدِّين»، «يَوْم الْقِيَامَةِ»، قیامت است. یکی از اسم‌های روز واپسین، یعنی روز رستاخیز است؛ یا روز انهدام کلی عالم، یا روز رستاخیز انسان‌هاست. «طامَّة» هم از آن لغاتی است که مخصوص به همین سوره است. اما ریشه لغت چیست؟ «طَمَّ» در لغت، به معنای پر کردن است. وقتی چاله یا چاهی را خوب پر کنند و اثر حفره از بین برود، آن‌را «طامَّة» می‌گویند؛ یعنی کاملش کرد، پُرش کرد. مسائل بزرگ را هم «طامَّة» می‌گویند. شاید وجه تناسب این باشد که چون انسان دائماً از حوادث و مصائب و پیشامدها متأثر است و این خاصیت انسان است که یا از آینده‌اش نگران است، یا از گذشته‌اش متأثر است، که مثلاً چرا چنین و چنان نشدم. بنابراین وقتی که مصیبت بزرگ‌تری برای او پیش می‌آید، آن‌وقت تأثراتِ حوادثِ ناگوار گذشته و متحملِ شرایطِ آینده در روح و نفس او به کلی فراموش می‌شود، و این «طامَّة» است. فرض کنید وقتی که حادثه کوچکی پیش می‌آید، مثلاً کودک خردسال انسان از پله پرت می‌شود و آسیب می‌بیند، توجه انسان در همان لحظه فقط به این حادثه معطوف است؛ ولی اگر در همان وقت زمین‌لرزه بزرگی رخ دهد، یکباره حادثه پرت شدن فرزند و یا هر حادثه مصیبت دیگر فراموش می‌شود، چون مصیبت بزرگ‌تری رخ داده است. این‌گونه مصیبت بزرگ را «طامَّة» می‌گویند، چون تمام مصائب و انفعال‌ها و تأثرات دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و از بین می‌برد و جای آن‌ها را می‌گیرد. در زلزله‌های شدید، یا طوفان‌های بزرگ، فکر گرسنگی و تشنگی و بیماری و چیزهای دیگر همه فراموش می‌شود. بنابراین، ممکن است از این جهت نام آن تحول‌نهایی و بزرگ عالم را «طامَّة» نهاده باشند که همه حوادث دیگر را فرو می‌پوشاند. احتمال دیگر این است که از جهت وضع عالم، نه از جهت انسان، به «طامَّة» تعبیر شده باشد که به حقیقت خاصی توجه دهد. می‌دانیم که این عالم از نیروی بسیط انرژی، یا هر چه اسمش را می‌گذارند، و به تعبیر قرآن «دُخان»، یعنی از صورتی که هیچ پدیده خاصی در آن نبوده، همه چیز یکسان بوده، همه متساوی بوده، نشئت گرفته و آن‌وقت به تدریج همه موجودات تکوین شده است؛ از آفتاب و سیارات و زمین گرفته تا پدیده‌های دیگر. همه موجودات از متن ماده

اصلی و طبیعت اصلی اشیا ظهور کرده‌اند. اما این‌ها از چه چیز پدید آمده‌اند؟ از ماده اصلی. پس آن ماده اصلی بی‌پدیده است. تعبیر «سَاهُورَة» که در اوایل این سوره بیان شد، بیان دیگری است از اینکه تمام این پدیده‌ها یکسره از میان می‌روند و جای همه پر می‌شود و از نو همه یکسان می‌شوند. تمام عالم تبدیل به نیرو و انرژی یا ماده اصلی می‌شود. پس، به این دلیل و لحاظ است که مفسران می‌گویند که «طَائِمَةُ الْكُبْرَى». قیامت است که بسیار هول‌انگیز است. تا آنجا که این تحول همه چیز را از یاد انسان‌ها یا ارواح انسان‌هایی که، به عقیده ما، در این عالم باقی‌اند و در اطراف زمین و متعلقات زمین هستند، می‌برد. آن هیمنه و عظمت همه را جلب و جذب می‌کند؛ زیرا عالم تمام دگرگون می‌شود. دیگر نه خورشیدی می‌ماند و نه ستاره‌ای، نه آفتابی، نه زمینی، و «يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ».<sup>۲</sup> یک سرزمین هوشیار و متشعشع، در چنین وضعی واقع می‌شود. این آغاز قیامت است.

### نهایت عالم و تحول انسان

ما باید بدانیم که قیامت دو مسأله است. یک مسأله نهایت این عالم است. و مسأله دیگر نهایت تحول انسان به عالم دیگر است. یک «قیامت صغرا» است، که در روایات ما هست که هر کسی مُرد، قیامتش فائق می‌شود؛ یعنی نتیجه و محصول اعمال و رفتار و کردارش از همان وقتی است که از این عالم متوجه عالم دیگر شد و از بدن منخلع شد. در این قیامت، کم‌کم آنچه انسان عمل کرده است برای او تظاهر پیدا می‌کند. همه این‌ها در نظرش می‌آید. جهنمش از همین‌جا شروع می‌شود. بهشتش هم همین‌طور. لذا گفته‌اند: «الْقَبْرُ إِذَا خُفِرَ مِنْ حَقْرِ النَّيِّرَانِ أَوْ رَوْضَةٍ مِنْ رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ».<sup>۳</sup> (قبر یا گودالی است که سر از جهنم بزرگ در می‌آورد؛ یا مسیری به سوی بهشت بزرگ است). ولی در انقلاب کلی، عالم دگرگون می‌شود. و آن قیامت بزرگ و قیامت عظمی و «طَائِمَةُ الْكُبْرَى» است که قرآن بیان کرده است.

### قیامت هوشیاری و بیداری

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّائِمَةُ الْكُبْرَى» روزی که همه چیز دگرگون می‌شود، انسان در آن روز چه

۱. همان، ۱۴. ۲. «روزی که زمین به غیر این زمین مبتدل گردد». ابراهیم (۱۴)، ۴۸.

۳. همان مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۶، باب احوال البرزخ و القبر و عذاب و سؤاله، ص ۲۱۴، حدیث ۲.



وصفی خواهد داشت؟ «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»<sup>۱</sup> (آن روزی است که انسان سر تا پا و همه وجودش تذکر می‌شود). روز هوشیاری و بیداری اوست. و شاید معنای تدریجی داشته باشد. به این معنی که هر چه پیش می‌رود، هوشیاری و تذکرش بیشتر و قوی‌تر می‌شود. تذکر یعنی به چه چیز؟ تذکر به «ما سَعَى» تذکر به محصول تمام مدت زندگی‌اش، به حیاتش، مساعی‌اش، همه آنچه برای آن سعی و کوشش کرده است؛ محصول همه اعمالش. این تعبیر عجیبی است که دوزخ و جَنّت و خوشی و ناخوشی و عذاب‌ها و بدبختی‌ها و روح و ریحان از همین جا سر می‌گیرد. یعنی ریشه بهشت و جهنم همین است. انسان متذکر می‌شود.

### غفلتی کلی، لازمه این عالم

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup> انسان گناهکار، انسان ظالم و متجاوز، اصلاً وجودش جهنم است؛ ولی خودش از آن غافل است. روی آن پرده افتاده است. از این جهت است که گناهکاران به تفریح و تعیش بیشتر علاقه دارند. چرا؟ برای اینکه از خودشان غافل شوند. مشروب می‌خورد، برای اینکه از دردهایش غافل شود. مجالس عیش و نوش فراهم می‌کند، برای اینکه از حرکت وجدانی و تذکرات روح خود بی‌خبر بماند. حتی دردهای جسمی هم همین‌طور است. بسا هست که زخمی به بدن انسان وارد شده، ولی از بس به مسائل دیگر متوجه است، از سوزش زخم غافل می‌ماند. درد را احساس نمی‌کند، با اینکه درد هست. در میدان‌های جنگ، تیر به پای سرباز می‌خورد، خون از آن می‌ریزد، ولی چون هدف جنگ برای سرباز مهم است، غافل است که تیر خورده است. درست احساس درد نمی‌کند. وقتی که آرامش پیدا کرد، وقتی که تیر او را در بستر بیماری انداخت، درد را هر چه بیشتر احساس می‌کند. این نکته در دردهای درونی و بیرونی هر دو مصداق دارد. گناهکار، ظالم، متجاوز، وقتی متذکر اعمال بد خود می‌شود، رنجش می‌دهد. چون مخالف وجدان انسانی عمل کرده است. در این دنیا، در اثر خوشی‌ها و لذات گذرا و تمام موجبات توجه به غیر، موقتاً از این درد و ناراحتی روحی یا جسمی حالت غفلت و تخدیر برایش پیدا می‌شود. اصلاً مثل اینکه سر تا پای این عالم مخدّر است. زندگی مخدّر

۱. «[آن] روز است که انسان آنچه را که در پی آن کوشیده است به یاد آورد». نازعات (۷۹)، ۳۵.

۲. «و حال آنکه جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد». عنکبوت (۲۹)، ۵۴.

است. همین ما که الان اینجا نشسته‌ایم، اگر قدری به گذشته‌مان، آینده‌مان، و اینکه در چند قدمی مرگ قرار داریم فکر کنیم، تأمل کنیم، اصلاً نمی‌توانیم طاقت بیاوریم. همه این‌ها را پرده غفلت پوشانده است. غفلتی کلی در عالم هست که لازمه این عالم است. اگر هوشیاری زیاد در انسان‌ها پیدا شود، اصلاً حرکت نمی‌کنند، دنبال کار نمی‌روند. الان که اینجا نشسته‌ایم، هیچ احساس نمی‌کنیم که این زمین در این فضا چگونه حرکت می‌کند. صدای حرکت زمین را نمی‌شنویم. و این خود یک نوع حالت غفلت است. یعنی گوش ما تا حدی می‌شنود و چشم ما تا حدی می‌بیند. اگر مثلاً چشم قدرت میکروسکوپی پیدا کند و این همه میکروب و حرکت آن‌ها را در فضا ببیند که دائماً در هر تنفسی، پایین می‌روند و بالا می‌آیند و وارد بدن ما می‌شوند، انسان بیچاره می‌شود و نمی‌تواند زندگی کند. اگر همه صداهای دنیا را بشنویم و گوش خاصیت رادیویی پیدا کند، نمی‌توانیم آرام بگیریم:

اُسْتُنْ اَيْنَ عَالَمِ اَيِّ جَانْ غَفَلْتَسْتَ هوشیاری این جهان را آفتست<sup>۱</sup>

### قیامت؛ از میان رفتن پرده‌های غفلت

ولی نه آن‌قدر غفلت که انسان از همه چیز غافل شود. شما ملاحظه کنید که در خواب‌های انسان در شب، که بین خواب و بیداری است، به تدریج که خاطرات بد و ناگوار گذشته به یادش می‌آید، کم‌کم بی‌خوابی به سرش می‌زند؛ ولی در روز این‌طور نیست. برای اینکه در خواب، خاطرات شروع می‌کند به رو آمدن و پرونده‌ها را بیرون کشیدن. در خواب‌های هیپنوتیزمی نیز می‌بینید که کسی را خواب می‌کنند و او از گذشته‌ها و حتی دوره کودکی‌اش شروع می‌کند به خبر دادن. این سرّ قیامت است که پرده‌های غفلت و طبیعت برداشته می‌شود. در «طائمه الکبری» انسان سراپا تذکر است: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (آن روزی که همه وجود آدمی تذکر و یادآوری است).

### پرونده هر انسان

آیا تعالی روح نیز باعث درد می‌شود؟ چون ما می‌بینیم کسانی که وجدان آن‌ها از

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ص ۸۲، بیت ۲۰۶۶. همچنین همان براساس نسخه قونیه، تصحیح عبدالکریم سروش، همان، ص ۹۵، بیت ۲۰۷۰.



نابسامانی‌های اجتماعی و دردهای مردمان معذب است تعالی روحشان بیشتر و به همان نسبت درد روحی‌شان بیشتر است.

بله. اما این درد دردی است که علاج دارد. اگر انسان این درد را، که درد دیگران و درد مردم است، نداشته باشد انسان نیست. ولی این دردی نیست که در درون انسان ثابت باشد. دردهایی که انسان در اثر «مَاسَعَى» گرفتارش می‌شود جزو پرونده وجودش شده است. در و دیوار عالم و انسان و اجتماع دائماً دارند برای انسان پرونده‌سازی می‌کنند. نه اینکه پرونده بسازند، همان پرونده‌ای که هست منعکس می‌کنند. آن پرونده از چشم انسان‌ها دور است. اگر کسی یک کلمه در راه حق گفت، حتی اگر خودش هم متوجه نشد، «کلمه طیبه» می‌شود. اثرش در وجدان‌ها و نفوس، حتی در آینده و در نسل‌های بعد، می‌ماند و دائماً منشأ خیر و هوشیاری و حرکت و برکت می‌شود. عکس این هم هست. اگر من در زندگی‌ام، آگاهانه یا ناآگاهانه، «کلمه خبیثه‌ای» از دهانم بیرون پریده باشد، همین کلمه چه‌بسا منشأ جنایات و انحرافات و کفرهایی شده باشد که من خودم از آن‌ها خبر ندارم. وقتی که قرآن می‌فرماید که قیامت نزدیک است و به همین وجه باید توجیه کرد. تمام عالم، از فضا و زمین و آسمان و در و دیوار و نفس نفوس دیگران و نفس خود انسان دائماً دارند برای انسان پرونده تهیه می‌کنند. آن زمان که قرآن خبر داد که قیامت نزدیک است، نه رادیو کشف شده بود و نه تلویزیون بود و نه دستگاه ضبط بود که کمترین حرکت، یک نفس کشیدن و یک چشم برهم زدن را ضبط کنند. آن روز از این خبرها نبود. کسی چه می‌داند، شاید همین در و دیوار، همین آجرها و سنگ‌ها صحبت‌های ما را ضبط کنند؛ ولی وسیله کشف نیست. سوزنی که این صداها را آشکار کند هنوز کشف نشده است. ولی آن دست پر قدرتی که همه این پرونده‌ها را ثبت کرده، آن قدرت عالم که همه چیز را به جای خود، نه کم نه زیاد، ثبت می‌کند، می‌تواند بگوید: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»<sup>۱</sup> خودت پرونده‌ات را بخوان! پرونده‌ای را که در خود تو است، بخوان! خودت حاکم خودت باش! نه اینکه دیگری در حقت قضاوت کند. نه اینکه دادگاه غیر عادل، دادستانی که بخواهد از روی بغض و کینه با تو رفتار کند. این پرونده تو است: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ» این کتابِ نفسی است: این پرونده‌هایت و این هم نوشته‌هایت.

۱. «نامه‌ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حساب‌رس خود باشی». اسراء (۱۷)، ۱۴.



## قرآن و بقای آدم

این مسأله مهمی است که قیامت را جز قرآن یادآوری نکرده است. مسأله بقای انسان و عمل او مورد اتفاق تمام ادیان و تمام فلاسفه بزرگ است. از همان وقت که اندیشمندی در دنیا پیدا شد و نظری ابراز کرد، در شرق و غرب عالم، خصوصاً در این قسمت از شرق عالم، همه قائل به بقا هستند. اما اینکه نحوه بقا چگونه است، یا چگونه انسان می ماند، پس از این زندگی چه خواهد شد و چه مسائلی پیش خواهد آمد، این باب علم را، فقط قرآن به روی بشر گشوده است. در تورات می خوانیم که نوعی بقا هست. یا در انجیل می خوانیم که حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> مکرر می گوید: که من به ملکوت می روم؛ یعنی باقی هستم. یا سقراط در هنگام مرگش، که می بیند شاگردانش از اینکه مرگ استادشان نزدیک است اندوهگین اند، با کمال اطمینان بقای نفس را به آن ها یادآور می شود و درس بقا می دهد و می گوید اکنون که من زنده ام و با شما حرف می زنم، این جسم من نیست که گوینده است؛ بلکه حقیقت دیگری است که او با شما سخن می راند. حالا آیا این را شما قبول می کنید؟ اگر مرگ مانند حالت خواب و بی خبری از همه جا است، که پس دردی در آن نیست. مصیبتی نیست. چون اگر کسی در همه مدت عمر از تمام لذات برخوردار شود و آن گاه یک شب به خواب عمیقی فرو رود که از همه جا بی خبرش کند و بیداری در پی آن نباشد، پس این بی خبری محض بهترین لذت برای اوست. حال آنکه این چنین نیست. من بیدار و باقی هستم و خواهم ماند و هرگز نابود نمی شوم. این حقیقتی که از آن تعبیر به «من» می کنیم و مثلاً می گوئیم فکر من، جسم من، ثروت من، یعنی آنکه همه چیز متعلق به اوست — و خود او را نمی دانیم چیست و خود او را گم کرده ایم — همان باقی و ابدی است. این منطق همه انبیا و فلاسفه و اندیشمندان عالم در شرق و غرب عالم بوده است. البته جز یک عده مادی که اصلاً انسان را نشناخته اند. این ها انسان را موجود و پدیده مادی می دانند، اما مدعی اند که برای این پدیده مادی حاضرند فداکاری کنند! این دیگر چیزی است که ما نمی فهمیم! یک پدیده مادی بیاید برای یک زندگی مادی و فانی خودش را قربانی کند! حل این مسأله بسیار مشکل است. هر اندازه هم که خواستیم توجیه صحیحی از این مسأله داشته باشیم، باز من که نفهمیدم! آن هایی که طرفدارش هستند لابد خودشان می دانند.

من امروز خود را به کشتن بدهم برای اینکه مثلاً پنجاه سال دیگر رنجبران عالم به حق



خودشان برسند؟! نمی‌فهمم یعنی چه! ما می‌گوییم انسان نفع‌طلب است و هر چیز خوبی را برای خودش می‌خواهد. اما نفع دو جور است: یکی گذرا و مادی است که فقط برای خودش می‌خواهد. دیگری نفع و لذتی است از اینکه می‌بیند توانسته به انسان‌ها خدمت کند و در راه صلاح انسان‌ها قربانی شود. بنابراین، با مُردنش این لذت را از دست نمی‌دهد. و این خودش لذت است. به همین خاطر لذت شهدا بالاترین لذت‌هاست: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۱</sup>. قرآن هم بر بقا و هدفداری عالم تکیه کرده است که تحولات این عالم سرانجام به پیدایش زمین انجامید و تحولات زمین نیز به ظهور انسان منتهی شد و این انسان نیز برای همیشه باقی است.

«روز»

آمدیم بر سر «یوم»، یعنی روز. مگر حالا روز نیست؟ نه. این عالم همه‌اش شب است. من که الان شما را می‌بینم، فقط ظاهر جسمتان را می‌بینم. از اندیشه‌هایتان، از اخلاقتان، از سوابقتان، از آنچه در روحتان از اعمال گذشته‌تان منعکس شده است بی‌خبرم. شما هم از من بی‌خبرید. فقط ظاهر عالم و آدم را می‌بینیم.

بنابراین، همه چیز تاریک است. اما آن «روز» روز است؛ یعنی همه چیز در آن روشن است. درون‌ها روشن می‌شود. شما برای من و من برای شما، من برای عالم و عالم برای من، همه روشن است. از این جهت از آن روز خاص تعبیر می‌کند به «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى». آن روز همه چیز روشن است. هیچ چیز در پرده نمی‌ماند. همه کارهای انسان و پرونده‌هایش می‌آید جلو چشمش. و همان پرونده است که جهنمش را می‌سازد و یا بهشتش را. نه اینکه بهشتی از سابق هست که رفته‌اند درخت‌هایش را غرس کرده‌اند و فضایی برای ثوابکار تهیه کرده‌اند؛ و نه جهنمی، که مثلاً با نفت و بنزین آنجا را محترق کرده‌اند! این احتراقی است از درون خود انسان. انسان متکبر جایش در جهنم است: وقتی کسی به او اعتنا و خضوع نکرد، می‌سوزد، آتش می‌گیرد، فریاد می‌زند. حسد می‌ورزد که من با فلان رفیق و دوست بودم، با هم هم‌رتبه بودیم، حالا او دو رتبه گرفته و من

۱. «و کسانی را که در راه خدا کشته شدند مُرده مپندار، بلکه زندگان‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند».

نگرفته‌ام! شب و روز خواهش نمی‌برد! خوب به تو چه؟ حسد دارد او را می‌کشد و می‌سوزاند. این کبریایت‌ها، این منیت‌ها، این خودخواهی‌ها، آتش جهنم است، چه رسد به آثار گناهی که در پرونده انسان‌هاست. تمام محتوای عظیم قیامت را قرآن در همین یک آیه بیان می‌کند: **﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾**.

«ای برادر تو همان اندیشه‌ای  
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی  
ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای  
ور بود د خاری تو همیشه گلخنی»<sup>۱</sup>

### تذکر و قیامت

تمام خوشی‌های ما، ناراحتی‌های ما، مصائب ما، لذات ما، جز تذکر چیزی نیست. درباره نماز جمعه، که مورد بحث است، می‌فرماید: **﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾**<sup>۲</sup> هوشیار باشید، آگاه باشید، بیدار باشید. انسان جز تذکر چیزی نیست. دیده‌اید که وقتی گرسنه‌اید، اگر بهترین غذاها را برایتان آماده کنند، ولی ناراحتی روحی داشته باشید و فکر تان متوجه آن ناراحتی باشد، یک وقت می‌بینید که غذا را تمام کرده‌اید، اما نفهمیده‌اید که چه خورده‌اید. چرا؟ چون تذکر نبوده است. همه لذات همین‌طور است. مصائب هم همین‌طور.

اگر مصیبتی برای انسان پیش بیاید و انسان از آن بی‌خبر باشد، تأثیری بر انسان ندارد. ولی وقتی که فهمید، فرق می‌کند. پس، سراپای وجود انسان تذکر است. تا وقتی که غافل است، آشکار نیست. ولی وقتی که پرده‌ها برداشته شد، تذکر در پی تذکر می‌آید و همه حقایق روشن می‌شود.

ای دریده پوستین یوسفان      گرگ برخیزی ازین خواب گران<sup>۳</sup>  
بعضی از این موجودات که به ظاهر انسان‌اند، یک‌وقت می‌بینی که باطنشان پلنگ و ..  
گرگ و روباه و مار و عقرب است.  
آن سخن‌های چو مار و کژدُمّت      مار و کژدُم گشت و می‌گیرد دُمّت<sup>۴</sup>

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، همان، دفتر دوم، ص ۱۶۵، ابیات ۲۷۷-۲۷۸ و

همان بر اساس نسخه قونیه، تصحیح عبدالکریم سروش، همان، ج ۱، ص ۱۹۵، همان.

۲. «پس به ذکر خدا بشتابید». جمعه (۶۲)، ۹. ۳. مولوی، همان، دفتر چهارم، ص ۶۱۲، بیت ۳۶۶۲.

۴. همان بر اساس نسخه قونیه، ج ۲، ص ۶۹۶، بیت ۳۶۶۱.



همین دو کلمه که می‌گویی و دل کسی را می‌سوزانی، کسی را بیچاره می‌کنی، همین دو کلمه به خودت برمی‌گردد. پس چیزی برای انسان نیست جز همان سعی او: «ما سَعَى» و «ما يَتَذَكَّرُ».

### بروز جهنم در قیامت

در اینجا، دو خط متقابل در برابر هم قرار می‌گیرد. حرکت در دو سمت است: «وَبُورَّتِ الْجَحِيمُ لَمَنْ يَرَى»<sup>۱</sup>. «بُورَّت» یعنی چه؟ یعنی چیزی که مخفی و پوشیده بود بروز می‌کند؛ به تدریج ظهور می‌یابد. جهنم ظهور می‌کند «لَمَنْ يَرَى». البته خود معنای «بروز» آشکار شدن چیزی است که مخفی بود، که غیر از ظهور است. فرق لغوی «بروز» با «ظهور» این است که ظهور آشکار شدن چیزی است که ممکن است مخفی نباشد، ولی شخص متوجه آن نشده است. آن چیز هست، ولی وقتی برایتان ظهور پیدا می‌کند که به آن توجه کنید. یا چیزی بوده است که فراموشش کرده‌اید. اما «بروز» چیزی است که در مخفیگاه است و به تدریج از عمق مخفیگاه بیرون می‌آید. کلمه «بُورَّت»، که از باب تفعیل است، یعنی به تدریج بروز می‌کند و کم‌کم رخ نشان می‌دهد. دوزخ از کجا رخ می‌نماید و سر برمی‌آورد؟ «وَبُورَّتِ الْجَحِيمُ لَمَنْ يَرَى»، برای کسی که ببیند. اینکه «بُورَّت» به صیغه مجهول آمده است دلالت دارد بر آنکه فاعلش مشخص نیست. تمام عوامل برای آن بروز کار می‌کنند. نمی‌گوید خدا آن را بارز می‌کند. جحیم خود به خود و به طور طبیعی رخ نشان می‌دهد. در نتیجه همین تحول و انقلاب عظیم و این تذکر «ما سَعَى» آشکار می‌شود. هر چه تذکر برای گناهکار بیشتر باشد، درگیری او با جهنم بیشتر است. هر چه هوشیاری‌اش بیشتر، جهنمش سوزان‌تر. برای ظالم‌ها و طاغوت‌ها جهنم هم‌اکنون هم وجود دارد، اما بروز ندارد. وقتی به گوشه‌ای می‌افتد و از آن قدرت و هیمنه و تملق و قشون و بگیر و ببند فارغ می‌شود، کم‌کم جنایاتش و بدبختی‌هایش پشت سر هم ظهور می‌کند. و این جهنم دنیایی‌شان است. من جهنم شما را نمی‌بینم. بهشتی هم که باشید، من بهشت شما را نمی‌بینم. هر کسی خودش بهشت و جهنم خودش را می‌بیند. همان‌طور که اگر خدای ناکرده گرفتاری‌های زندگی و خانوادگی شما را ناراحت کند و بر قلبتان اعصابتان فشار آورد، الان که اینجا نشسته‌اید، من حال شما را نمی‌توانم بدانم، با اینکه شما

۱. «و دوزخ برای کسی که می‌بیند آشکار شود». نازعات (۷۹)، ۳۶.



در عذابید. اگر هم خوشی‌ها و فرح‌هایی برای شما پیش آمده باشد، مثلاً آینده خوبی برای خودتان دیده باشید و یا حقیقتی برایتان کشف شده باشد؛ یا اگر دنبال پول هستید، پول خوبی به دستتان آمده باشد و خوشحال باشید، من خوشحالی شما را نمی‌بینم، مگر اینکه از لفظتان یا کلامتان چیزی بروز کند. بنابراین، جهنم برای کسی که جهنمی است قابل رؤیت است. ممکن است دیگری شبی از دور ببیند. چنان‌که انسان می‌تواند تصور کند که ظالم در جهنم است؛ ولی واقعاً جهنمی را که او در آن است دیگری چنان‌که باید نمی‌بیند: ﴿وَبُورَتْ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى﴾.

### ثقل اعمال نیک و بد

در اینجا قرآن دو مسیر حرکت را نشان می‌دهد: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى﴾ و ﴿آثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى<sup>۱</sup> این کلام چنان پیوند و انسجامی دارد که یک حرفش را نمی‌شود تغییر داد. سرِ بدبختی و انحطاط انسان هم همین است. همان کسانی که در برابر نظام عالم، مشیت الهی و سنن عالم و سنن وجودی خودشان طغیان و سرپیچی می‌کنند، ﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، در هر چه که برایش پیش می‌آید، خودش را و منافع شخصی‌اش را برمی‌گزیند ﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾. این شخص به طور طبیعی به طرف جهنم می‌رود و هیچ لازم نیست که او را به طرف جهنم بکشند. مثل شاقولی که خود به خود به طرف مرکز ثقلش برمی‌گردد، مرکز ثقل او هم جهنم است. ما خیال می‌کنیم اگر فقط بگوییم که به آخرت معتقدیم، ولی تمام تلاشمان برای دنیا و زندگی دنیایی‌مان باشد، آخرت را هم بالاخره یک‌جوری تأمین کرده‌ایم! در حالی که در هر عملی که انسان انجام می‌دهد و هر کلمه‌ای که می‌گوید یک جهت خیر و حق هست و یک جهت شرّ و باطل. اگر این طرف را برگزیدی، ﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾. و اگر آن طرف را برگزیدی، به سوی خیر و سعادت هستی. اگر کاسبی فرض کنید به شخصی روزه‌دار بخواهد میوه‌ای بفروشد، دو جور ممکن است فکر کند: یکی اینکه بگوید این شخص روزه‌دار است و اگر من تومانی مثلاً دو ریال از این معامله سود ببرم برایم کافی است، ولی در عوض او و زن و بچه‌اش می‌توانند افطار میوه سیری بخورند، این جهت خیر است. اما اگر بگوید نه، این‌ها به من مربوط نیست، من تومانی مثلاً پنج ریال باید از این معامله استفاده کنم، این در همان جهت

۱. «اما هر که طغیان کرد، و زندگی پس دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است». همان، ۳۷-۳۹.



خودخواهی جهنمی است. اگر کارگر نظرش فقط مزد باشد و به این نباشد که خدمت به مردم کند، نظرش به این نباشد که تولید پیش برود و کار روز به روز بهتر شود و به حسن عمل جلو برود، بلکه فقط کار را سَمبل بکند تا مزدی بگیرد و تازه دو قورت و نیمش هم باقی باشد و نق بزند، «فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» این نوع طرز تفکر و کار است که زندگی را جهنم می‌کند. جامعه از کسانی که «وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هستند جهنم می‌شود. فرق نمی‌کند، کاسبش هم همین‌طور. کارمند دولتش هم همین‌طور. پس جهت دنیا همان نفع گذراست. خودخواهی و شهوات و مال‌اندوزی و ثروت‌جویی است. و جهت آخرت جهت خیر و سعادت جامعه است. آنکه بر نظامات عالم و حقیقت و به مصالح مردم طغیان کند نتیجه طغیانش چیست؟ این است که همه چیز را برای خودش بخواهد. مثل همه طاغوت‌ها که می‌گویند ولو آنکه جامعه‌ای نابود شود، ما و خانواده‌مان باید بمانیم! جامعه‌ای به خاک سیاه بنشیند برای اینکه عیش و نوش و قدرت چند نفر محفوظ باشد! این جهنم است. این مسیرش جهنم است، چه در دنیا باشد چه در آخرت. هم دنیایش جهنم است و هم آخرتش. «أَمَّا مَنْ طَغَى. وَ أَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» و در مقابل، «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى. فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»<sup>۱</sup>.

امیدواریم این تذکرات قرآن و این مسائل عالی انسانی، این هدف‌هایی که قرآن نشان می‌دهد و این قواعدی که با این بیان و این قاطعیت برای ما آورده است — که از بزرگ‌ترین سرمایه‌های فکری و معرفتی است — بتوانیم آن‌طوری که باید و شاید از این سرمایه الهی و سرمایه وحی، به خصوص در این ماه مبارک رمضان، استفاده کنیم. خداوند ما را در سایه لطف خودش حفظ فرماید و در آن‌راه که خیر و سعادت ما و جامعه ما و آینده ماست، ما را هدایت کند.

۱. «و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس بازداشت، پس جایگاه او همان بهشت است». همان، ۴۰-۴۱.